

A Review of 'Allāma Tehrāni's Jurisprudential View about Using the Term "Imām" for the fallible Characters¹

Mehrdad Hasan Beigi

PhD., Student, Department of Islamic Philosophy and Theology, Imam Sadegh University, Tehran, Iran. me.hasanbaygi@gmail.com

Mohammad Hassan Vakili

Prof. Mashhad Seminary; Strategic Institute of Islamic Sciences and Education, Mashhad, Iran (**Corresponding author**). mohammadhasanvakili@gmail.com

Abstract

'Allāma Tehrāni does not permit using the term Imām for the fallible characters and insists on the dignity of this usage. He believes that the term Imām in its nominal (not descriptive) application is solely used for the infallible Imāms in Shi'ite culture so using some titles in their non-idiomatic meaning is illegitimate in the bright religion (of Islam). The purpose of the present study is to delve deep into the jurisprudential documents of this viewpoint. The main statement of the problem in this research is to explore the documents in terms of this jurisprudential doctrine. The research method is descriptive-analytic and the results showed that with reference to the substantiation of desecrating jurisprudential dignity, 'Allāma refutes to attribute this usage to some reasons that allow that. Another reason denotes some narrations which avoid using specialized terms for the fallible characters in religion. With reference to the possibility of making mistakes and fallibility of Valiy-e Faqih and based on the fact that Imāmat is exclusively for Imām Mahdī during the Age of Absence and Wilāyat-e Faqih is under the guardianship of Imām Mahdī, he believes that the term "Nā'eb al-Imām" can only be used for the Valiy-e Faqih.

Keywords: Welāyat-e Faqih, Imām, Nā'eb al-Imām, Islamic Government, 'Allāma Tehrāni, Fallible.

¹ Received: ۲۰۲۱-۰۴-۱۲; Revised: ۲۰۲۱-۰۵-۲۳; Accepted: ۲۰۲۱-۰۶-۱۱ ; Published online: ۲۰۲۲-۱۲-۲۲

Article type: Research Article

Publisher: Qom Islamic Azad University

© the author(s)



بازخوانی دیدگاه فقهی علامه طهرانی نسبت به استعمال لفظ «امام» در غیر معصوم^۲

مهرداد حسن بیگی

دانشجوی دکتری، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. me.hasanbaygi@gmail.com

محمدحسن وکیلی

مدرس حوزه علمیه مشهد، موسسه راهبردی علوم و معارف اسلام، مشهد ایران (نویسنده مسئول).

mohammadhasanvakili@gmail.com

چکیده

علامه طهرانی استعمال لفظ امام در غیر معصوم را جایز ندانسته و بر حرمت چنین استعمالی حکم نموده است. ایشان قائل است واژه امام با کاربرد اسمی (نه وصفی) در فرهنگ شیعه منحصر در معصوم به کار می‌رود و در شرع انور استعمال برخی القاب در غیر معنای اصطلاحی خود، حکم حرمت دارد. هدف پژوهش حاضر واکاوی مستندات فقهی این دیدگاه است. مسئله اصلی پژوهش تبیین مستندات این حکم فقهی است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که علامه با استناد به تحقق هتک حرمت فقهی، ترسیم ناحیه استعمال این لفظ را به دلایلی که این استعمال را جایز شمرده‌اند، مردود می‌داند. دلیل دیگر نیز وجود برخی روایات ناهی برخی واژگان اختصاصی است که در شرع بر غیر معصومین مورد نهی واقع شده است. ایشان با طرح امکان خطا و عدم عصمت ولی فقیه، و با این مبنا که در زمان غیبت، امامت اختصاص به حضرت مهدی دارد و ولایت فقیه تحت ولایت حضرت مهدی است، معتقد است تنها می‌توان واژه «نائب الامام» را برای ولی فقیه بکار برد.

کلیدواژه‌ها: ولایت فقیه، امام، نائب الامام، حکومت اسلامی، علامه طهرانی، غیر معصوم.

^۲ بخشی از پژوهش حاضر، قبلاً توسط نویسنده در پایگاه حکمت و عرفان با ترکیب و ساختاری متفاوت منتشر شده است. <http://erfanvahekmat.com>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰-۰۱-۲۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰-۰۲-۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰-۰۳-۲۸؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۱-۱۰-۰۱

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم © نویسندگان. نوع مقاله: مقاله پژوهشی



مقدمه

یکی از مسائلی که در عصر حکومت اسلامی مورد توجه است؛ استعمال واژه امام بر ولی فقیه است. علامه طهرانی (۱۳۴۵-۱۴۱۶ق.) از عالمان و عارفان دوران معاصر، بر عدم جواز استعمال این لفظ بر غیر معصوم حکم نموده‌اند. وی در برخی مجلدات «امام‌شناسی» خود، به طرح عدم جواز استعمال لفظ امام در غیر معصوم می‌پردازد. در این کتاب، با توجه به مبانی فقهی-کلامی خود معتقدند که چنین استعمالی، هم با گواه تاریخی در هیچ دوره‌ای از تاریخ مشاهده نشده و هم شواهد روایی ما چنین امری را مورد پذیرش قرار نداده است. وی با نگاه عمیقی که نسبت به حقیقت امامت در فرهنگ شیعی دارند، قائل به کار بست لفظ امام، به نحو اسمی منحصر و مختص امام معصوم هستند؛ لذا عقیده دارند، به هیچ عنوان و حتی با خروج از معنای اصطلاحی این لفظ، نمی‌توان این واژه را در غیر معصوم به کار برد. وی با بررسی فقهی که در حیطه حکومت اسلام و جایگاه ولایت فقیه دارند، ولایت فقیه را تحت حیطه حضرت مهدی صحیح دانسته و به همین امر معتقدند، با حضور امام الکمل در هستی، نمی‌توان در زمان غیبت به ولی فقیه، لقب امام را خطاب کرد. بر همین اساس، در نهایت لفظ «نائب الامام» را صفتی نیکو برای این جایگاه، برمی‌شمارند. چون استنادات فقهی این حکم در آثار علامه روشن نشده است، بدین خاطر که در بادی امر، فرایند و تحلیلی‌های فقهی چنین حکمی بر خواننده آشکار نبود، موجب برداشت‌های ناصواب از این حکم می‌شد. این پژوهش با هدف بررسی مستندات فقهی و کلامی این حکم صورت گرفته است. سؤال اصلی تحقیق حاضر این است که عمده دلایل فقهی و کلامی این حکم چیست؟

ترسیم دیدگاه علامه طهرانی

در بخش اول این نوشتار، به ترسیم ابعاد مختلف دیدگاه علامه در این باب پرداخته خواهد شد و در بخش دوم که مسئله اصلی پژوهش است، به بررسی مستندات فقهی و نتایج و دستاوردهای پژوهش پرداخته می‌شود.

استعمال واژه امام در اصطلاح شیعه

در لغت، واژه «امام» اسم مصدر است و به هر چیزی که انسان به آن توجه کند و مقصود او واقع شود، اطلاق می‌شود. این واژه در اصل از ماده «آم» به معنی قصد کردن، اصل، مرجع، جماعت و دین است (قزوینی رازی، ۱۹۷۹م، ج ۱، ص ۲۸). برای واژه امام معانی متفاوتی از جمله، پیشوا، معلم و ریسمانی که بناها به هنگام بنای ساختمان از آن برای نظم کار استفاده می‌کنند، جاده، قسمت پیش‌رو و مانند آن ذکر شده است (ابن منظور، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰). به جهات گوناگون، واژه امام اوصافی همانند امام جمعه، امام جماعت، امام هدایت و امام ظلالیت به خود می‌گیرد (مصطفوی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۵۱). این واژه و جمع آن یعنی «ائمّه»، درست دوازده بار در قرآن مجید آمده است. واژه «امام» در لغت و در اصطلاح اهل سنت برای مطلق پیشوایی در امورات به کار می‌رود و در اصطلاح شیعه منحصر در امامان دوازده‌گانه‌ای که واجد ملکه عصمت در حیطه اقوال، افعال و افکاراند، استفاده می‌شود؛ در نتیجه حجیت کلام آنان عدل و عدیل قرآن است. در واقع امام کسی است که «پیشوا و مقتدای عالمیان در امور ظاهریه و باطنیه، اجتماعیه و معنویه روحانیه، ملکیه و ملکوتیه است».

به عقیده شیعه، عدد امامان از دوازده فرد زیاده یا کم نخواهد شد و پس از غیبت کبری، حضرت مهدی (عج) ولی عالم تکوین و تشریح است و بعد از ظهور براساس «طهارت سِرِّیه و عصمت الهیّه و ولایت کبرای حَقُّه حقیقیّه، بر مردم حکومت می‌نماید» (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۰۵).

استعمال لفظ امام در معنای اخص خود در قرآن و روایات

واژه امام در قرآن تنها در یک آیه به معنای خاص به کار رفته است: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ زیرا مطلق پیشوایی به ستمگر می‌رسد، ولی شامل امام به معنای خاص نمی‌شود. در سایر آیات در استعمال به معنای عام خود یعنی پیشوا و هدایت‌گر مطلق، به کار رفته است.^۳ در روایات نیز اطلاق لفظ امام مختص امامان دوازده‌گانه است؛ ولی اگر واژه امام مضاف به کلمه‌ای چون امام جماعت و غیره شود، به معنای لغوی خود است (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۰۸).

حرمت استعمال برخی القاب در روایات

برخی الفاظ استعمال آنان در شرع، در غیر از معنای اصطلاحی خود، حکم حرمت به خود گرفته است؛ همانند لفظ «امیر المؤمنین»، که در اصطلاح فقط مختص امام علی (ع) است و از نظر علامه طهرانی، استعمال آن بر هر کدام از ائمه دیگر حرام است (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۲۹)؛ هرچند که از نظر لغت به هر کس که بر مؤمنین امارتی دارد، می‌توان امیرالمؤمنین (ع) گفت. همچنین در شرع واژه و اصطلاحات «بقیه‌الله»، «المهدی» و «صاحب الزمان» مختص به امام است و استعمال آن بر دیگر افراد جایز نیست (همان، ص ۲۳۰).

حرمت استعمال برخی اسامی خاص در غیر معصوم

مرحوم علامه نیز با همین افق، استعمال برخی اسماء دیگر مانند «فاطمه الزهراء» و «اباعبدالله الحسین» را در افراد عادی حرام می‌دانستند و گفته‌اند: «الفاظی که در عرف، اختصاص به حضرات معصومین دارد، اطلاق و استعمال آنها برای غیر آنان به هیچ‌وجه جائز نیست ... مثلاً اطلاق لفظ «امام» را که در عرف شیعه مختص به اهل بیت (ع) بوده و از آن، ائمه هدی به ذهن تبادر می‌کند»، بر غیر ایشان جائز نمی‌دانستند (طهرانی، ۱۴۴۰ق، ص ۴۱۹). علاوه بر آن، سیره علامه چنین بوده است، که اگر فردی از اطرافیان و شاگردان ایشان، دارای نام‌هایی چون «مجید»، «کریم» و دیگر اسماء الهی بوده است، توصیه می‌کرده‌اند که به ابتدای آن اسامی، واژه «عبد» افزوده شود (طهرانی، ۱۴۴۰ق، ص ۴۱۹). این نکته در برخی از روایات اشاره شده است که نشان دهنده حکم به حرمت جمع میان لقب و کنیه حضرت رسول (ع) (أبوالقاسم محمد) برای غیر فرزندان حضرت امیر و حضرت بقیه‌الله الأعظم (ع) است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۸، ص ۳۵۰).

شواهد روایی عدم استعمال اسامی خاص

- «عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَقَدْ تَسَمَّوْا بِاسْمِ مَا سَمَّيَ اللَّهُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ مَا جَاءَ تَأْوِيلُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۳، ص ۷۰)،

^۳ «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا- فَفَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أِيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ- يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ»

- «عَنْ الْكَافِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمِيَ اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ الْآيَةَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۱۲).
- «وَيَجِبُ أَنْ يُعْتَقَدَ أَنَّ أَفْضَلَ الْأَنْمَةِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَحَدٌ سِوَاهُ وَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْأَنْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يُقَالُ لَهُمُ الْأَنْمَةُ وَالْخُلَفَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَالْحُجَجُ وَأَنَّهُمْ كَانُوا فِي الْحَقِيقَةِ أَمْرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَمْنَعُوا مِنْ هَذَا الْأَسْمِ لِأَجْلِ مَعْنَاهُ لِأَنَّهُ حَاصِلٌ عَلَى الْأَسْتِحْقَاقِ وَإِنَّمَا مَنَعُوا مِنْ لَفْظِهِ سَمَهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۳۶۲).
- «وَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْمَعُوا بَيْنَ اسْمِي وَكُنِّيْتِي أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ اللَّهُ يُعْطِي وَأَنَا أَقْسِمُ».
- «وَفِي خَبَرٍ سَمُّوا بِاسْمِي وَكُنُّوا بِكُنِّيْتِي وَلَا تَجْمَعُوا بَيْنَهُمَا ثُمَّ إِنَّهُ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِابْنِهِ».
- «عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ وَلَدَكَ غُلَامٌ [إِنْ وَلِدَكَ غُلَامًا] نَحَلْتَهُ اسْمِي وَ كُنِّيْتِي»
- «وَفِي رَوَايَةِ السَّمْعَانِيِّ وَ أَحْمَدَ فَسَمَّهَ بِاسْمِي وَ كَنَّهَ بِكُنِّيْتِي وَ هُوَ لَهُ رُخْصَةٌ دُونَ النَّاسِ وَ لَمَّا وُلِدَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ طَلَحُهُ قَدْ جَمَعَ عَلِيُّ لَوْلَدِهِ بَيْنَ اسْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنِّيْتِهِ فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْ يَشْهَدُ لَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَخَّصَ لِعَلِيِّ وَحْدَهُ فِي ذَلِكَ وَ حَرَمَهَا عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَذَلِكَ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اشْتَهَرَ قَوْلُهُ ص لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَادِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنِّيْتُهُ كُنِّيْتِي» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۸، ص ۳۰۵).

اثبات امامت امام در فرهنگ شیعه

در منطق شیعه، امامت امام از روی آیه اولوالامر ثابت می‌شود، که استفاده عصمت از آن حتمی است؛ ولی اهل سنت به هر کس که زمام امور را در دست بگیرد؛ اولوالامر گویند؛ «لذا می‌بینیم از این تفسیر غلط [در اهل سنت] چه خرابی‌ها که به بار نیامده و بعداً به بار نخواهد آمد!!». در عرفه شیعه به کسی غیر از معصوم، امام نمی‌گویند و مخصوص معنی معهود و معروف خود است، نه مطلق، جلودار و رئیس و گرنه اطلاق امامیه بر شیعه دوازده امامی معنا نداشت (طهرانی، ۱۴۲۸، ج ۱۸، ص ۲۱۷).

گواه تاریخی عدم استعمال لفظ امام بر عالمان دینی

علامه با بررسی تاریخی که در استعمال القاب برای فقهای شیعی در طول تاریخ انجام داده‌اند، بیان می‌کنند که ما هیچ مقطعی را یافت نمی‌کنیم که فقهای سترگ شیعه را ملقب به امام کرده باشند به جز یک مورد، که آن هم دسیسه دشمن بوده است. به فقها القابی چون: نائب الامام، ثقه الاسلام، محدث، رئیس المحدثین، بحر العلوم، علامه، امین الاسلام، مقدس، حجه الاسلام، شیخ الطائفة و محقق، گفته شده است، ولی کاربرد واژه «امام» دیده نمی‌شود (طهرانی، ۱۴۲۸، ج ۱۸، ص ۲۰۹).

در حالی که طبق نقل تاریخی، برخی القاب مانند «علم الهدی» را به سیدمرتضی، امام زمان در خواب داده‌اند و لقب «بحرالعلوم» را به سیدمهدی طباطبائی بروجردی، اعاظم از بزرگان و مقتدایان زمان خودش داده‌اند (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۱۷). علامه معتقد است ملقب کردن مرحوم کاشف الغطاء به واژه «امام» نیز، نیرنگ دشمن، جهت شکستن عظمت و عصمت امام در میان شیعیان بوده است و در این مورد شدیداً مرحوم کاشف الغطاء را به جهت تلقی به قبول کردن این لقب برای خود، مورد انتقاد قرار می‌دهد (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۱۵). البته این امر نشان از غیرت دینی وی به مذهب و کیان تشیع را می‌رساند؛ همان‌گونه که خود در جایی اشاره می‌نماید، «جهت حفظ آداب مکتب و مذهب» از کاربرد استعمال لفظ امام بر غیرمعصوم پرهیز نموده است (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۲۲).

ناتمام بودن یک استدلال

برخی با استناد به آیه کریمه «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» خواسته‌اند، جایز بودن استعمال لفظ امام بر دیگر افراد غیر معصوم را اثبات نمایند و گفته‌اند چون عطای منصب امامت به حضرت ابراهیم پس از آزمودن ایشان در مسئله ذبح فرزند وی بود، پس می‌توان گفت اگر شخص یا اشخاصی غیرمعصوم که پیشوایی جامعه مسلمین را دارند و مورد ابتلای خداوند در باب فرزندشان مانند شهادت یا هر چیز دیگر بودند، می‌تواند این لقب را در مورد آنان نیز به کار برد (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۳۰). علامه این استدلال را ناتمام می‌داند و معتقد است، عنوان «امام» را خداوند به حضرت ابراهیم عطا فرمود؛ «... و آن خدا در حالی که فعلاً امامی را زنده نگاه داشته است و او را ملجأ و ملاذ و پناه و منجی قرار داده است، امام دیگری را جاعل نخواهد بود مگر به عنوان نیابت. لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» (همان، ص ۲۳۰).

دامنه و ویژگی حکومت ولی فقیه

علامه بحثی در باب دامنه ولایت اهل بیت دارند و معتقدند آیه اولی الامر، مختص به اهل بیت است؛ زیرا محال است که حق تعالی حکم به اطاعت از سلطان جائر نماید. وی معتقد است بر مبنای آیات قرآن و روایات، دامنه ولایت اهل بیت از حیطة ولایت فقیه جدا می‌شود و میزان، معیار و محدوده آن مشخص می‌شود. با این تفاوت که در مورد ولایت فقیه، از آیات قرآن دلیلی نمی‌توان استفاده نمود؛ اما در روایات بسیاری از ولایت فقیه نام برده شده است و تنها در روایت عمر بن حفظه در مورد شئون رهبری نیز مباحثی مطرح شده است (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۱۹).

علامه متذکر می‌شود که حکومت ولی فقیه هرگز هم‌تراز و میزان ولایت امام معصوم نخواهد بود. همچنین اگرچه می‌توان حیطة ولایت فقیه را به مثابه حیطة ولایت معصوم تصور کرد، ولی باید دانست که چون ولی فقیه بالفرض فاقد ملکه عصمت است، در او امکان خطاء و اشتباه راه دارد و ممکن است در امور ولایتی، قضایی و در صدور حکم اشتباه کند. وی به دلیل فقدان عصمت در ولی فقیه، حکم و فتوای او را ابدی نمی‌داند و معتقد است، حجیت کلام فقیهان فقط مختص زمان حیات آنان است و با فوت یک فقیه، گفتار او از حجیت ساقط می‌گردد (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۲۰).

بر همین اساس، همانطور که پیش‌تر گفته شد، علامه بیان می‌دارد که چون ولی فقیه در زمان غیبت تحت ولایت امام زنده است، در مقام تشریح و تکوین نقش استقلالی ندارد، لذا نمی‌تواند به خود لفظ «امام» را طلاق کند و تنها واژه «نایب الامام» بر او قابل استعمال است (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۱۹). بر این اساس و با طرح جواز خطاء و اشتباه در ولایت فقیه، عدم عصمت او و با وجود این مبنا که در زمان غیبت، امامت اختصاص به حضرت مهدی دارد و ولایت فقیه تحت ولایت حضرت مهدی است؛ پس فقیه نمی‌تواند به خود امام بگوید و تنها می‌توان واژه «نائب الامام» را برای وی به کار برد. بنابراین، از منظر فقهی استعمال لقب امام بر ولی فقیه و فراگیری استعمال چنین واژه‌ای بر عموم مسلمین به دلایل زیر محل اشکال است:

(۱). اگر قبول این امر را به این جهت بدانیم که چون تدبیر حکومت در دست فقیه است، پس امام مسلمین نیز می‌باشد و می‌توان به وی لفظ «امام» اطلاق کرد؛ با مسئله حضور و حیات امام حیّ مطلق که بر همه سیطره و ولایت دارد، معارض می‌شود.

(۲) اگر گفته شود چون حیطه ولایت فقیه، همان دامنه ولایت امام است، به همین جهت استعمال لفظ امام مانعی ندارد؛ این استدلال نیز صحیح نیست؛ زیرا ولی فقیه همواره از فیوضات امام الکل استمداد می‌کند و در واقع او «نایب الامام» است نه «امام الکل»؛ هرچند که در حیطه و محدوده، ولایت او با امام هم فرضاً یکی باشد، با وجود حضور امام حیّ، استعمال و قبول لفظ امام بر ولی فقیه جایز نیست (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۲۱-۲۲۲).

بررسی مستندات فقهی حرمت استعمال لفظ امام

در ابتدای بخش دوم پژوهش خود باید روشن نماییم، که این مسئله با میزان درجه احترام و عظمت ولی فقیه در جامعه گره نخورده است و فقط به جهت رعایت یک حکم پر اهمیت شرعی در آثار علامه بحث شده است. در واقع ایشان چنین حکمی را از سر غیرت دینی نسبت به شعائر الهی و رعایت یک مسئله فقهی مطرح کرده‌اند، که در جهت حفظ مکتب و مذهب تشیع، نقشی بسیار پراهمیت دارد.

نزاع در ناحیه استعمال لفظ

کاربرد واژه امام به دو صورت وصفی و اسمی به کار می‌رود؛ استعمال به شکل وصفی که گاهی در اوصاف شخص به کار برده می‌شود؛ در این معنا، اطلاق بر غیر معصوم بی‌اشکال است. آنچه مرحوم علامه می‌فرماید در شیعه سابقه ندارد، اطلاق به نحو اسمی است نه وصفی. استعمال لفظ امام به نحو اسمی در اهل سنت رواج دارد و لقب امام عَلم اسمی و مستعمل شده است برای غیر معصوم. بر همین اساس، اطلاق وصفی لفظ امام در غیر معصوم از دایره بحث فقهی علامه طهرانی خارج است.

علامه بیان نمود که استعمال لفظ امام به دو صورت به کار می‌رود:

(۱). با مضاف‌الیه خاص همچون: امام جمعه و امام سپاه،

(۲) با مضاف‌الیه عام و به نحو مطلق.

در استعمال امام به نحو مطلق، به معنای «امام الکمل» است، که منحصر در امام معصوم می‌شود؛ چنین معنایی فقط در مورد امام زنده اطلاقش جایز است. این واژه در اصطلاح شیعه نیز همواره به این معنا استعمال شده است. استعمال این لفظ درباره غیر معصوم به هیچ روی نشانه احترام نیست؛ چنانکه ترک آن نیز نشانه عدم احترام نیست؛ زیرا کسانی که از این لفظ استفاده می‌نمایند، مسلماً آن را به معنای امام معصوم و امام الکمل به کار نمی‌برند؛ بلکه به معنای جلودار، رهبر جامعه و امام دیگر مسلمانان (غیر از امام معصوم) استفاده می‌نمایند؛ یعنی به معنای لغوی آن نظر دارند نه به معنای اصطلاحی آن. به همین دلیل است که گفته می‌شود، در عرف شیعه جز برای امام معصوم استفاده نمی‌گردد.

معنای لغوی امام نیز معادل همان کلمه پیشوا، جلودار و رهبر است و هیچ بار اضافه‌ای ندارد که نشانه احترام باشد. بلکه رهبر به معنای جلوداری است که مأمومین خود را راه می‌برد و حرکت می‌دهد و نوعی معنای هدایت نیز در آن نهفته است. بدیهی است که در این مبحث، سخن در آن است که کدام لفظ برای نشان دادن مقام ولی فقیه و تجلیل از منزلت وی مناسب‌تر است؛ به بیان دیگر، نزاع در ناحیه استعمال لفظ است نه در ناحیه معنا.

ممکن است چنین گفته شود که «رهبری نه پُست است و نه مقام، بلکه امام جامعه است. چگونه است که در نماز با اقتدای چند نفر می‌گوئیم امام جماعت، اما به رهبر جهان اسلام نگوئیم امام؟» در پاسخ باید گفت: این استدلال اثبات معنای پیشوائی و جلوداری برای ولی فقیه می‌نماید، نه اثبات رجحان استعمال این لفظ خاص. البته اگر در مقابل منکران ولایت فقیه باشد که اقتداء به ولی فقیه را قبول ندارند، خالی از وجه نیست؛ ولی در مقابل معتقدان به ولایت فقیه مغالطه است.

ارجحیت استعمال واژه «نائب الامام» برای ولی فقیه

علامه استفاده از لفظ «نائب الامام» را به مراتب بیشتر دلالت بر مقام و جایگاه ولی فقیه می‌داند تا با به کاربردن واژه «امام» بر او (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۳۲)؛ زیرا در حکومت اسلامی ولایت از آن خدا بوده و از وی به رسول اکرم و سپس اهل بیت اعطاء می‌گردد و از ناحیه ایشان به فقهای جامع‌الشرایط داده می‌شود. پس افتخار حقیقی ولی فقیه، نیابت وی از امام معصوم است، نه امامت - به معنای لغوی - و جلوداری نسبت به مسلمانان؛ برخلاف حکومت‌های غیر اسلامی که ارزش رهبران در آن است که مردم از ایشان پیروی می‌کنند و آنان را به عنوان پیشوا پذیرفته‌اند و مشروعیت از سوی مردم به رهبر اعطاء می‌شود.

اگر جای استعمال لفظ امام از تعبیر «نائب الامام» استفاده شود، این امر جهت مثبتی را با خود دارد که دائماً ربط ولی فقیه با حضرت صاحب الامر (ع) در جامعه مطرح می‌شود و مردم دائماً توجه دارند که ولی فقیه مستقل نبوده است و رهبری مانند دیگر رهبران عادی نیست؛ بلکه اطاعت او براساس اطاعت از امام معصوم لازم است و وجودش و رهبریش ظلی و مرآتی است. حیات نظریه ولایت فقیه و ربط آن با امام معصوم به استمرار نیابت آن از معصوم است و هرچه ربط ولی فقیه و امام معصوم پررنگ‌تر شود، حیات ولایت فقیه پررنگ‌تر می‌شود و استوارتر می‌گردد.

مستندات فقهی دیدگاه علامه

علامه طهرانی در آثار خود به مستندات فقهی خود نپرداخته‌اند؛ ولی می‌توان مستندات احتمالی را برای این حکم ترسیم نمود.

وجه اول: تحقق هتک حرمت

هر کاری که موجب تضعیف شعائر الهی و استخفاف شود، به نسبت به میزان تضعیف، مکروه یا حرام است. لذا فقها استخفاف به شعائر را در عناوین محرمه شمرده‌اند (بجنوردی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۲۳۹). این کبری کلی از مسلمات فقهی است و بر این ادعا، اجماع شده است. شأن اهل بیت به گونه‌ای است که هیچ‌کس قابل مقایسه با آنان نیست و هرگونه مقارن قرار دادن کسی با ایشان، موجب استخفاف به آنان است و باید از هر چیزی که موجب توهم شباهت کسی با ایشان شود اجتناب نمود (صغری قیاس). بنابراین، استفاده از الفاظی که در عرف اختصاص به مقدسات و معصومین دارد - اعم از آنکه به جعل شرعی باشد یا نه - برای غیرمعصوم، موجب پایین آمدن شأن معصومین می‌گردد و این امر موجب تضعیف شعائر خواهد شد که شرعاً حرام است. از مرحوم علامه طهرانی منقول است: «اگر کاری کنیم که درباره کسی توهم شباهت با معصوم بشود، موجب شکستن شأن معصوم خواهد شد، نه بالارفتن غیرمعصوم؛ زیرا هرگز نمی‌توان غیرمعصوم را در افق معصوم نشان داد و هر کار کنیم بالأخره دیگران خطا خواهند داشت. این کار فقط سبب می‌شود عامه بیندارند که معصوم نیز هم شأن غیرمعصوم است و از مقام حقیقی خود پائین بیاید و اعتمادشان بالمآل به معصوم نیز کم گردد و او را نیز مانند غیر معصوم قابل نقد بشمارند و در اصالت و حقانیت آن نیز تردید نمایند».

طرح چند فرض برای صغری قیاس

لازم است برای تفهیم صغری قیاس، استدلال را به چند فرض تشریح کنیم. کلمه «خداوند» در عرف امروزه فارس زبانان مختص به خالق تعال است. ولی در لغت همراه با پیشوند به معنای بزرگ، ملوک و غیره به کار می‌رود؛ مانند کدخدا، دهخدا. حال آیا می‌توان گفت از این پس رهبر جامعه اسلامی را «خدا» یا «خداوند» بنامیم و در هنگام خطاب به او، «خدایا» یا «خداوند» بگوئیم؟ مسلماً مقام ولایت فقیه، مدیر و مدبر و صاحب اختیار جامعه است، پس استعمال هر لفظی درباره وی غیر از خداوند جفاست؟ آیا می‌توان گفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متنی است که «جمع‌آوری شده» و «خواندنی» است و از نظر لغوی، واژه «قرآن» بر آن صدق می‌نماید؛ پس از این به بعد آن را «قرآن» بنامیم؟ و استعمال نمودن لفظ قرآن درباره آن جفاست؟ آیا می‌توان صرف تناسب لفظی را دلیل بر استعمال لفظ خاص «قرآن» قرار داد؟ آیا می‌توان به فقهی که با مجاهدات خود، ندای توحید و اسلام را به گوش جهانیان رسانده است، القابی چون «حضرت پیامبر» یا «حضرت پیغمبر» را بدهیم؟ آیا می‌توان گفت ایشان در حقیقت پیام‌آور بودند و پیام‌بر بودند و جفاست کلمه‌ای دیگر درباره ایشان استفاده گردد؟ اطلاق این الفاظ (خداوند، قرآن، پیامبر) گرچه به معنای لغوی صحیح است؛ ولی چون موجب تشبه به مقدسات است و در دید عامه مردم، غیرمعصوم را با خداوند و انبیا یکسان می‌سازد، حرام است و حتی در سیره عقلانیه مشرعین نیز، این استعمالات را قبیح و موجب تضعیف شعائر می‌دانند.

بر همین قیاس، استعمال لفظ امام نیز چنین است و هیچ تفاوتی با دیگر موارد ندارد. لفظ امام در عرف شیعه بر امامی که منصوب از جانب خداوند و معصوم است اطلاق می‌شود. اطلاق این لفظ به شکل مطلق و بدون قید بر غیر معصوم، یقیناً موجب تنزل یافتن امام معصوم از جایگاه خود در نزد عرف گشته است و حکم آن با استعمال الفاظی چون خداوند، پیامبر و قرآن تفاوتی ندارد.

ارتباط حقیقت هتک حرمت با قانون تخیل

تخیل که منطقیان از آن در بحث از مبادی اقیسه و صنعت شعر سخن می‌گویند آن است که دو امر نفسانی (ادراک یا حالت نفسانی) در اثر شرایط خاص یا در اثر تکرار در نفس انسان با هم گره خورند و همراه شوند، به گونه‌ای که به صورت ناخودآگاه وقتی یکی از آنها در نفس حاضر می‌شود، دیگری نیز در پی آن حاضر گردد؛ این حالت را امروزه گاهی «شرطی شدن» نیز می‌نامند. نکته مهم و قابل توجه آنکه، تخیل حالتی ناخودآگاه است که تابع برهان و استدلال نیست و انسان‌های عادی حتی توان آن را ندارند که از آن جلوگیری کنند (طوسی، ۱۳۹۵، ص ۳۴۸؛ ابن سینا، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۵۸). هتک حرمت در حقیقت از فروعات این مسئله است و خود اقسامی دارد؛ گاهی عملی ذاتاً موجب هتک است و گاهی عملی به واسطه قصد سوء عامل، مصداق هتک حرمت می‌شود. یکی از فلسفه‌های حسن این احترام‌ها به امورات مقدس را باید در قانون تخیل و تداعی جستجو نمود. به طور نمونه، قرآن کریم در عالم واقع، عظمت و مقامی دارد که قابل مقایسه با دیگر کتاب‌ها نیست. اگر ما در عالم ظاهر و رفتار با آن به گونه‌ای متمایز و خاص رفتار نکنیم، ناخودآگاه براساس قانون تخیل میزان ارادت قلبی و اطاعت ما از آن نیز کاهش می‌یابد و این مسئله‌ای است که بر اساس حالت ناخودآگاه خدادادی پدید می‌آید. اگر انسان بخواهد حال قلبی خاص خود را نسبت به قرآن کریم حفظ نماید، باید در مرحله رفتار ظاهری نیز نوعی خاص از رفتار را پیشه نماید که آن حالت درون محفوظ باشد. اگر فردی بین قرآن با دیگر کتب خود در نحو برخورد و از حیث احترام تفاوتی قائل نشود، این شخص موفق نمی‌گردد که آن ربط درونی خود با قرآن را حفظ نماید و آن را قلباً در جایگاهی بالاتر از دیگر کتاب‌ها بنشاند و ناخودآگاه حریم آن شکسته و با دیگر کتب یکسان تلقی می‌شود. هتک حرمت در حقیقت از بین بردن حریم‌هایی است که برای حفظ حالت قلبی نسبت به مقدسات، رعایت آنها لازم است و ترک آنها منجر به از بین رفتن منزلت قلبی آن امور می‌گردد. حکمت بسیاری از آداب نماز، زیارت و سیره اجتماعی معصومین را که از آن، معمولاً به حفظ حرمت خداوند، یا معصوم یا برادر دینی تعبیر می‌شود، می‌توان با توجه به این قانون فهمید.

تحقق هتک حرمت در مقیاس کلان

نکته مهم دیگر در باب این دست مفاهیم آنست که تأثیر این مسائل را نباید در ظرف فرد و در کوتاه‌مدت بررسی کرد؛ بلکه باید آثار کلان آن را در جامعه و در دراز مدت مدنظر قرار داد، تا بتوان در مقابل آن تصمیم مقتضی را اتخاذ نمود. همچنین، نباید به دنبال ربط برهانی این کار با پایین آمدن شأن معصوم گشت؛ چنانکه نباید آن را در محدوده فکر خود و زمان محدود خود سنجید و دید؛ زیرا روش تحلیل مسائل مربوط به تخیل و تداعی معانی چنین نیست، بلکه باید در آثار ناخودآگاه و درازمدت آن در جامعه شیعه، در میان عالم و عامی جست.

علامه نیز در یک افق بلند و مقیاس کلان چنین حکم فقهی را صادر نموده‌اند و گفته‌اند: «جای نگرانی آنجاست که خدای ناکرده ... آن امام نیز در ردیف و در میزان حضرت امام رضا (ع) قرار گیرد و این مطلب، نسل آینده تاریخ تشیع را عوض کند» (طهرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۸، ص ۲۳۰).

وجه دوم: در حرمت استعمال لفظ امام به معنی الاخص

در شرع مقدس به جهت اهدافی خاص برای برخی از امور، اسماء و القابی جعل شده و صفات خاصی نیز در آیات و روایات بر آن بار گشته است. هدف اصلی این القاب - چنانکه گذشت - ایجاد تمایزی خاص میان صاحب لقب و دیگران است که این تمایز ظاهری و لفظی، آثار تربیتی روشنی دارد و سبب می‌شود، در مقام واقع نیز، تمایز صاحب لقب از دیگران مراعات شود. الفاظی چون: الله، الرحمن، رسول الله، البیت الحرام و قرآن از این دست است. استعمال این الفاظ در غیر موارد، جعل شرعی را که موجب زوال حکمت مزبور است، دارد؛ پس منافات با غرض شارع داشته است و شرعاً جائز نیست.

این نکته از برخی روایاتی که در مورد استفاده لفظ «امیرالمؤمنین» درباره غیر از وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) آمده، قابل استفاده است که این نام را نامی الهی شمرده‌اند و هرگونه تسمیه به آن را برای غیر از آن حضرت، جائز نمی‌شمارند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۳، ص ۷۰؛ ج ۲۴، ص ۲۲۲؛ ج ۲۵، ص ۳۶۲). نکته مهم این است که روایات در مقام تشریح حرمت اطلاق این لفظ بر غیر از حضرت علی (ع) نیست، بلکه اخبار می‌نماید و گویا کبرای کلی حرمت اطلاق لفظ خاص بر غیر موردش را ارسال مسلم نموده است.

بدیهی است که مقام امارت بر مؤمنین به نحو اطلاق مختص حضرت رسول است و به نحو غیر مطلق همه ائمه معصومین را در برمی‌گیرد، ولی این لقب، لقبی است که خداوند آن را فقط برای حضرت امیر (ع) جعل فرموده‌اند و بنا بر مشهور، بر هیچ‌کس دیگر حتی ائمه نیز، نباید استفاده شود. لفظ امام نیز به همین شکل است. این لفظ نیز از الفاظی است، که در اصطلاح شرع برای شخصی جعل شده که جلودار تمام خلائق است و همه عالم تکوین و تشریح در پی او می‌گردد.

شرافت و حرمت لفظ امام بر سایر الفاظ

از مجموعه روایت‌های مورد اشاره در پژوهش حاضر، نکته دیگری نیز قابل استفاده است، مبنی بر اینکه لفظ امام، اشرف الفاظ بوده و به معنای جلودار مطلق است. «امام عند الاطلاق» به معنای «امام الكل» است و فقط بر اشرف مردم اطلاق می‌گردد. این استدلال از جهتی از صغریات استدلال سابق (هتک حرمت) است؛ ولی تفاوت آن با استدلال مورد قبل، در مواردی ظاهر می‌شود که لفظ مزبور در اثر کثرت استعمال از اختصاص به مقدسات خارج شود. لفظ امام نیز چنین است که اگر در مدتی هم به معنای عام استعمال شد و ظهور جدیدی در معنای ولی فقیه یافت، باز هم حکم سابق را به همراه خواهد داشت و نمی‌توان گفت چون اکنون آن ظهور و اختصاص از میان رفته، پس حکم آن زائل شده است.

نتیجه‌گیری

علامه طهرانی با توجه به اندیشه‌های شیعی خود در باب حقیقت امامت و همچنین با عنایت به مبانی فقهی کلامی خود، استعمال واژه امام به نحو مطلق را منحصر در معصوم می‌داند. ایشان با توجه به بعضی روایات که استفاده از برخی القاب در غیر معنای اصطلاحی خود را حکم حرمت داده‌اند؛ همچنین به دلیل آنکه وجود ولی فقیه را در هنگام حیات و حضور معصوم، یک وجود مرآت‌ی و ظلّی می‌داند؛ معتقد است واژه «نائب الامام» این حقیقت ربطی ولی فقیه با امام معصوم را در زمان غیبت بیشتر هویدا می‌نماید. علاوه بر آن، با استناد به تحقق هتک حرمت در مقیاس کلان در فضای حکومت اسلامی، استفاده از واژه امام یا هر واژه دیگری را که در عرف اختصاص به معصوم دارد، برای غیر معصوم موجب تخفیف شأن معصوم و تضعیف شعائر می‌دانند؛ بنابراین، حکم به حرمت استعمال لفظ را داده‌اند. علامه با این مبنا که در زمان غیبت، امامت اختصاص به حضرت مهدی دارد و ولایت فقیه تحت ولایت حضرت مهدی است، معتقدند، که تنها می‌توان واژه «نائب الامام» را برای ولی فقیه به کار برد. دلایلی که علامه در باب حرمت چنین استعمالی مورد نظر داشته‌اند، در مقیاس کلان فقه تمدنی و نگرش سیستمی جای دارد. عمده دلیل فقهی که در این جهت استنباط شد، تحقق هتک حرمت شرعی این لفظ و وجود برخی روایات ناهی در استفاده از برخی واژگان اختصاصی که در شرع بر غیر معصومین مورد نهی واقع شده است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبد الله (۱۴۱۳ق). *الاشارات و التنبيهات*. بیروت: موسسه النعمان، ج ۱.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۵). *لسان العرب*. بیروت: دارالبیروت، ج ۱.
- بجنوردی، محمد (۱۳۷۹). *قواعد فقهیه*. تهران: موسسه نشر و آثار امام خمینی، ج ۵.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۹۵). *اساس الاقتباس*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طهرانی، محمدحسین (۱۴۲۸ق). *امام‌شناسی*. مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ج ۱۸.
- طهرانی، محمدصادق (۱۴۴۰ق). *نور مجرد*. مشهد: انتشارات علامه طباطبایی.
- قزوینی رازی، احمد بن فارس (۱۹۷۹م). *معجم المقامیس اللغه*. بیروت: انتشارات دارالفکر، ج ۱.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ج ۳۸، ۵۳، ۲۴، ۲۵.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۲). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ج ۱.